

هو العليم

شرح خطبة رسول خدا در عيد قربان

خطبة عيد سعيد قربان

مبانی اخلاق - مجلس بیستم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمَكْرَمِينَ،
خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

معنای حجّ اکبر

روز عید قربان روز ظهور حج است: يوم الحجّ الأكبر. بعضی می گویند: «حجّ اکبر آن حجّی است که جمعه با عید قربان در آن سال جمع بشود.» و این حرف عوامانه خیلی محض است. در «يوم الحجّ الأكبر»، اکبر صفت برای یوم است، نه صفت برای حج؛ یعنی بزرگ‌ترین روز حج، که آن روز عید قربان است. چون **«أَيَّامٌ مَّعْدُودَاتٌ»**^۱ و **«أَيَّامٌ مَّعْلُومَاتٌ»**^۲ همان دو سه روز مانده به عید أضحی و قبل از ایام تشریق می‌باشد و اینها مجموع حج را تشکیل می‌دهند. افضل از همه این روزها، يوم الزینة و يوم الترویة و يوم العرفة و يوم النفر الأوّل و يوم النفر الثانی و خود عید أضحی و عید قربان است؛ لذا یوم الأكبر است.^۳

﴿وَ أَدْنَىٰ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾؛ «این اعلام و این اذان از خدا و رسول خدا

برای مشرکین در بزرگ‌ترین روز حج که روز عید أضحی است، می‌باشد.»

این آیه در سوره براءت نازل شد و امیرالمؤمنین آورنده این پیام بودند تا برای مشرکین بخوانند، و حضرت هم در همان جمره عقبه در روز عید أضحی این اعلام را برای مشرکین خواندند.^۵ بنابراین **«يَوْمَ الْحَجِّ**

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳.

^۲ سوره حج (۲۲) آیه ۲۸.

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون اقوال مختلف در این مسئله رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ص ۹، ص ۱۴۹؛ بیان السعادة، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰.

^۴ سوره توبه (۹) آیه ۳.

^۵ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۵۷ - ۱۶۳.

الْأَكْبَرِ) عید قربان است.

بله، یک اصطلاح هم به نام حجّ اکبر است که به حج در مقابل عمره می‌گویند، و به عمره حجّ الأصغر می‌گویند؛ و بخصوصه به حج به نحو اطلاق هم حجّ اکبر می‌گویند، که البتّه خیلی به ندرت و کم اطلاق شده است.

خطبه رسول خدا در روز عید قربان در مسجد الخیف

رسول خدا یک خطبه در مکه خواندند و یک خطبه هم در عرفات خواندند و سه خطبه هم در منا خواندند. آن روز عید اُضحی که حضرت بعد از رمی جمره در مسجد الخیف آمدند و افرادی در آنجا بودند و خطبه‌ای قرائت کردند که خیلی خطبه غراء و مفصلی بود، حضرت آن خطبه را به این کلمات ابتدا کردند:

لزوم ابلاغ فرمایشات پیامبر به سایرین

نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها و بَلَّغَهَا إِلَى مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا؛ «خدا کمک و یاری و نصرت کند آن بنده‌ای که این حرف‌های ما را خوب گوش بدهد، خوب یاد بگیرد و خوب حفظ کند و به آن کسانی که نشنیده‌اند برساند!»

و یا:

إِلَى مَنْ لَمْ يَبْلُغْهَا؛ «به آن کسانی که این مطالب به آنها وارد نشده و نرسیده است.»

و یا:

نَصَّرَ اللَّهُ عَبْدًا؛ «خدا تر و تازه و پرنشاط و پر بهجت نگه دارد آن بنده‌ای که این حرف‌های مرا خوب گوش کند و...» و یا:

نَصَّرَ اللَّهُ وَجَهَ عَبْدٍ؛^۱ «خدا تر و تازه و پرنشاط و پر بهجت نگه دارد صورت و چهره آن بنده‌ای که این حرف‌های مرا خوب گوش کند و...»

این مطالب خیلی مهم است! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آن بندگان که فقط گوش کنند و حفظ کنند و به دیگران برسانند، دعا می‌کند. حالا عمل خودشان و فوایدی که این مطالب برای خودشان دارد به جای خود؛ ولی از نقطه نظر حفظ کردن و ابلاغ آن «إِلَى مَنْ لَمْ يَبْلُغْهَا؛ این مطالب را باید به آن کسانی برسانند که اینجا نیستند و این مطالب به آنها نرسیده است.» «أَبْلُغْ، يُبْلِغْ، إِبْلَاغًا» و «بَلِّغْ، يُبَلِّغْ، تَبْلِيغًا» یک معنا دارد.

چرا باید این مطالب را به دیگران برسانیم؟

فَرْبٌ حَامِلٌ فَفَقِهٍ غَيْرِ فَفَقِيهِ، وَ رَبٌّ حَامِلٌ فَفَقِهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛^۲ «برای اینکه چه بسیار افرادی که مطلب

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۹.

^۲ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

را به دیگری می‌رسانند، اما خودشان نفهمیدند و ظرفیت فهم هم ندارند.»

اگر اینها به دیگران برسانند، این علم ضایع نمی‌شود و این مطلب از بین نمی‌رود؛ چون به دیگری رسیده است. من باب مثال، اگر تمام این جمعیتی که پای خطبه حاضرند، هیچ کدام این مطلب را ادراک نکنند، ولی خوب یاد بگیرند و به بقیه بگویند که رسول خدا این طور فرمود، خوب ممکن است چه بسیار افرادی باشند که آنها بفهمند، پس بالتّیجه اصل این مطلب ضایع نمی‌شود و از دست نمی‌رود.

فَرُبَّ حَامِلٍ فُقِهٍ غَيْرِ فُقِيهِ؛ «خودش نمی‌فهمد ولی فقه را می‌رساند.»

و رُبَّ حَامِلٍ فُقِهٍ إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛ «و چه بسیار از حاملین فقه هستند که خودشان آن فقه و آن علم و دانش و آن مطلب را می‌فهمند، ولی به کسانی می‌رسانند که از خودشان بهترند، فقیه‌ترند، ذاتشان بهتر است، سعه‌شان بیشتر است و مطالب را بهتر ادراک می‌کنند.»

بنابراین من حیث المجموع، گزیری نیست از اینکه باید مطالب را رساند، حالا اعمّ از اینکه حامل فقه غیر فقیه باشد، یا حامل به سوی آفقه باشد؛ علی‌کلّ حال، همه باید این مطالب را برسانند، و آن دعا هم پشت سرشان هست که «نَصَّرَ اللَّهُ! خدا آن چهره‌هایی که این کار را می‌کنند، تابناک و پردرخشش و پربهجت کند!» و شما همیشه با چهره‌های باز با آنها مواجه بشوید که این مطلب را برسانید.

سه توصیه پیامبر و امور خیری که در قلب کدورت ایجاد نمی‌کند

ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُّسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الزُّرْمُ لْجَمَاعَتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مَحِيظَةٌ مِنْ وِرَائِهِمْ.^۱

«سه کار و سه خصلت است که قلب مرد مسلمان و مؤمن هیچ وقت از آنها کدورت پیدا نمی‌کند و خسته نمی‌شود (و به اصطلاح ما، گردی روی قلبش نمی‌نشیند!)»

این عمل این قدر عمل خوبی است که هر که انجام بدهد و این عمل به قلبش برود، صددرصد پاک است و پاک می‌ماند. ممکن است انسان عملی انجام بدهد و عمل هم عمل خیر و خوبی باشد، ولی باز اثراتی از شوائب در انسان داشته باشد، مثل خودپسندی و ریا و اغراضی که بالأخره به خود انسان برمی‌گردد، یا انسان بعضی از اعمال حسنه را انجام بدهد، ولی بالمآل نتیجه‌اش به خود او برگردد. اما این سه تا عملی که رسول خدا می‌فرماید، هیچ اثر سوئی روی قلب مرد مسلم نمی‌گذارد؛ یعنی این سه تا عمل صددرصد عمل طاهر و مطهر است و قلبی که از این سه تا عمل عبور کند، اصلاً آلوده نمی‌شود و پاک و صاف و بدون هیچ شائبه‌ای از اینها عبور می‌کند. می‌فرماید: «قَلْبُ امْرِئٍ مُّسْلِمٍ»، نه «قَلْبُ امْرِئٍ».

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

اخلاص عمل برای خدا

اول:

إخلاصُ العملِ لله؛ «مرد مسلمان، عمل و کارهایش را برای خدا بکند.» یک جمله کوتاه و این قدر پر معنا! سعی کند برای خدا کار کند، و در نیت و در فکرش جهاتی نباشد که به خود او برگردد یا بالمآل به او برگردد یا به متعلقات او برگردد یا به اُسَر و عشیره او برگردد یا به پدر و مادر و اقوام و همسایه او از نقطه نظر او برگردد.

اهمیت خلوص نیت در مشورت دادن به افراد

مثلاً ممکن است کسی با انسان در امری مشورت کند و البته انسان هم باید در مشورت امین باشد، چون او می خواهد حقّ مطلب و واقع مطلب را بپرسد و فکر انسان را جایگزین فکر خودش در عمل قرار بدهد؛ آن وقت اگر انسان آنچه فی ما بینه و بین الله برای او صلاح می داند، نگوید - ولو به لحاظ مصالحی باشد - این خیانت است دیگر! يك وقت مصالح راجع به خود او است و نمی تواند حقیقت مطلب را برای او بیان کند، خب این اشکال ندارد؛ مثلاً کسی با انسان در امری مشورت می کند و انسان نمی تواند واقعه را به او بگوید، چون گفتنش ضرر دارد. اما يك وقت انسان واقع مطلب و حاقّ مطلب را تشخیص می دهد و می داند که صلاح او در این امر این است، ولی ملاحظاتی که بالمآل راجع به خود او یا راجع به بعضی از متعلقات او خواهد بود، قدری در آن پاکی مشورت دخالت می کند و نتیجه فکری که در دسترس او می گذارد، با يك غرض کوچکی که در نیتش آمده است مخلوط می شود و من حیث المجموع برای او بیان می کند که بله، من صلاح شما را در این می بینم که این کار را بکنید؛ این غلط است. لذا می گویند:

المستشار مؤتمن^۱؛ «کسی که مورد مشورت انسان قرار می گیرد، امین است و امین نباید خیانت کند.»

انسان یا باید به طرف بگوید: آقا من در این امر صلاحیت ندارم و نمی توانم جواب شما را بدهم، یا می دانم ولی نمی توانم بگویم؛ و یا اگر نمی تواند بگوید، عذری بیاورد، مثلاً بگوید: شما در این امر به زید مراجعه کنید، شاید او بتواند حقیقت مطلب را به شما بگوید. اگر انسان به خاطر بعضی از مصالح شخصی حاقّ مطلب را برای او نگوید، ولو اینکه مقداری هم برای او منفعت دارد، اما چون او انسان را امین قرار داده است که صددرصد منفعت را برای او بگوید - نه فی الجمله - آن وقت اینجا خیلی از مطالب برای انسان مکشوف می شود که در هنگام مشورت، شخص مستشار باید خودش را فی ما بینه و بین الله جای او فرض کند و ببیند که مصلحت

^۱المحاسب، ج ۲، ص ۶۰۱.

حقیقی و واقعی او چیست، ولو بر ضرر خودش باشد. این مطلب مثل شهادت دادن می ماند.
(وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمَّ قَلْبُهُ)؛ «کسی نمی تواند کتمان شهادت کند، و اگر کتمان کند قلب او گناه کار است.»

معنای اخلاص

می فرماید:

اخلاصُ العملِ لِلَّهِ؛ «عمل انسان فقط برای خدا باشد.»

یعنی وقتی انسان می خواهد عملی انجام بدهد، بگردد؛ مثلاً همان طوری که وقتی انسان می خواهد غذایی بخورد، می گردد که این غذا آلوده نباشد یا مثلاً با این غذا خار و خاشاک و چیزی مخلوط نباشد یا در این میوه ها میوه فاسد و گندیده نباشد یا این آب، آب پاکی باشد، (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ)؛^۱ عملی هم که انسان انجام می دهد، غذای برای روح است و باید پاک باشد، و پاکی اش به این است که باید در آن اخلاص باشد، یعنی انسان باید سعی کند که شائبه ای در آن نباشد که بالأخره راجع به خود او است. وقتی عمل این طور بشود، این عمل دیگر روی قلب اثر بد نمی گذارد؛ چون اثر بد و بدی عمل، اصلاً هیچ ملاکی ندارد الاّ منیت و اینکه انسان آن عمل را به خودش نسبت بدهد، و در دنیا هم از خدا غافل باشد و برای غرضی از اغراض غیر خدایی انجام بدهد. این عمل بد فی حدّ نفسه چه یک عمل چشم گیر و مستحسنی در خارج باشد یا نباشد، قلب را آزاد نمی کند؛ بلکه این عمل روی قلب یک پرده و حجاب می اندازد و روی قلب را گرد می گیرد، و این عمل «لا یغلّ علیهنّ» نیست و آن به دل انسان و سبیل انسان غلّ می دهد.

«عمل برای خدا باشد» این نیست که مثلاً انسان کاری برای بچه اش انجام ندهد، برای زنش انجام ندهد، برای رفیقش انجام ندهد، برای همسایه اش انجام ندهد و بگوید که عمل باید فقط برای خود خدا باشد؛ بلکه صحبت در این است که اعمالی هم که برای اینها انجام می دهد برای خدا باشد، و الاّ اگر انسان بخواد عملی برای خدا انجام بدهد و خدا را از همه عوالم و کائنات مجزاً کند، آنکه دیگر خدا نمی شود!

«عمل برای خدا باشد» یعنی همه اعمالی که انسان انجام می دهد، از رفت و آمدها، سلام و علیکها، خطابه ها، نمازها، سورها، سرورها، سوگواری ها، خواندن ها، تعلیم ها و تعلّم ها، برای آن افرادی که با آنها سر و کار دارد، از نقطه نظر بصیرت الهی باشد، نه از نقطه نظر نفع شخصی؛ یعنی با اینها کار داشته باشد و محبت داشته باشد، اما به آن وجهه الهی. اگر این مسئله را دائماً جلو ببرد و مدام قوی کند،: «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۳.

^۲ سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۹۴:

«انسان باید به ماکولات خویش نظر اندازد و با دقت به آنان بنگرد.»

لِلَّهِ» می‌شود و این کار را تمام می‌کند.

علت اینکه یک مرتبه کارهای ما یک سره نمی‌شود، برای همین جهت است که ما اعمالمان را مشوب می‌کنیم و خدا را در آن دخالت می‌دهیم؛ اَمَّا **(أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ)** نیست. این «أشركوا» است، یعنی خدا را به غیر خدا ضمیمه می‌کنیم؛ یعنی من حیث المجموع برای خوشایندی دل زید و عمرو و برای هر دو این کار را می‌کنیم، نه فقط برای خوشایندی زید. ما باید برای خوشایندی خود آن صاحب‌خانه و برای خود خدا کار کنیم و چیزی را به آن ضمیمه نکنیم.

انسان خیال نکند که این خیلی مشکل است، نه خیر این طور نیست! اگر مشکل بود، انسان مکلف به این نبود. البته مشکل است، ولی از نقطه نظر اینکه انسان بخواهد خودش را اول به این عادت بدهد، چون ذهن انس گرفته است و مدتی با استیناس و ائتلاف با آن هوی‌ها بوده است، وقتی بخواهد دست بردارد، قدری برایش سنگین است. ولی وقتی در این رشته وارد شد، این دیگر برایش مثل یک امر عادی می‌شود؛ آن وقت دیگر با هر کسی از دید خدایی هر معامله‌ای بکند یا هر نظری بکند یا هر کاری بکند، همان محبت به او تبدیل به آن محبت خدایی می‌شود و عمل او هم تبدیل به عمل خدایی می‌شود. به این «إخلاص العمل» می‌گویند.

ضرورت خیرخواهی برای پیشوایان و متولیان حکومت مسلمین

دوم:

و النَّصِيحَةُ لِأَنْمَةِ الْمُسْلِمِينَ؛ «انسان برای پیشوایان و مدبران و افرادی که حکومت مسلمین در دست آنها است، خیرخواهی بکند و خیرخواهی را هم در دسترس آنها بگذارد.»

مثلاً اگر انسان دید که امام المسلمین در جایی دارد اشتباه می‌کند، باید برود و به او گوشزد کند؛ یا مثلاً اگر لشگری دارد حرکت می‌کند و امام المسلمین هم خبر ندارد و انسان می‌داند که لشگر از فلان طرف دارد می‌آید و این امام المسلمین چون مطلع نیست، خودش را مجهز نمی‌کند و از بین می‌رود و مسلمانان هم از بین می‌روند، باید برود و او را متوجه کند؛ و یا مثلاً افرادی پشت سر امام المسلمین بدگویی می‌کنند و این بدگویی برای امام المسلمین ضرر دارد باید مطلب را به او برساند، ولی اگر ضرر ندارد نیازی نیست. مثال‌های خیلی زیادی برای این مسئله هست. خلاصه، هر چه از نصیحت و گفتن آنچه از فکر صحیح و اندیشه پاک به نظرش می‌آید، در طبق اخلاص بگذارد و برای امام بیان کند.

اما از سکوت و کنار کشیدن و اینکه بگوید که کار نداشته باش تا در راحتی و در طیفی از افکار خود زندگی کنی و دیگر مورد آسیب ورود در این مجالس و محافل و... نشوی، اینها دیگر در اینجا معنی ندارد؛

^۱ سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

چون حرف این است که او امام المسلمین است و رسول خدا هم می‌گوید که در صورتی که مسلمان‌ها دارای حکومتی هستند و پیشوایی به‌عنوان حکومت اسلامی دارند، همهٔ افراد مسلمین باید نسبت به او خیرخواه باشند! مثل خیرخواهی‌ای که انسان برای فرزندش یا برای برادرش می‌کند. اگر بچهٔ انسان مریض باشد انسان به او خیرخواهی می‌کند و یا اگر برادر انسان در معرض یک سقوط باشد انسان به او خیرخواهی می‌کند؛ همین‌طور همهٔ مسلمان‌ها باید نسبت به امام المسلمین خیرخواه باشند و خیرخواهی را هم به او برسانند و بیان کنند و بگویند. اگر احیاناً در او یا در دستگاهشان و آن قسمت و جنبهٔ امارتشان هر چیزی هست، باید برسانند و از نصیحت نسبت به آنچه فی ما بینه و بین الله صلاح بدانند خود داری نکنند.

پس این هم «لا یغلُّ علیهن» است؛ چون وقتی انسان برای غیر خودش خیرخواهی می‌کند، چیزی برای خودش نمی‌خواهد و این نصیحت برای خودش نیست و برای غیر است، و چه بسا برای رساندن این مصلحت و این نصیحت به غیر، خودش باید راه‌های صعبی را طی کند تا بتواند به او برساند، و آن صعوبت برای نفس او ناگوار است، پس خود آن موجب تزکیهٔ قلبش می‌شود، چون این کار را هم برای خدا می‌کند.

النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ مِنْ حَيْثُ إِنَّ هَذِهِ النَّصِيحَةَ نَصِيحَةُ لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ، نَصِيحَةٌ لِلَّهِ! پس این هم در همان طریق است و عملی است که انسان انجام می‌دهد و دیگر هیچ غلی در قلب انسان باقی نمی‌گذارد؛ و دیگر پاک است.

لزوم همراهی با جماعت مسلمین

[سوم:

و اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ «انسان باید با جماعت مسلمین باشد!»

نباید کنار برود، نباید تک راه برود، نباید تک زندگی کند! بلکه باید در اجتماعات مسلمین باشد و نگوید: «فایده ندارد»؛ وجود او در میان آنها فایده است. اگر معنای یک آیهٔ قرآن را تشخیص داد و یا یک امر به معروف و یک نهی از منکر کرد و یا یک راهنمایی و یک دلالت خیر کرد، وجودش در میان آنها حجّت و مؤثّر است.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ [

^۱ جهت اطلاع پیرامون ادامهٔ این خطبهٔ شریف رجوع شود به ص ۷۵.